

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: علی کاظمی - ایران

۲۲ نومبر ۲۰۱۶

سرکوب و حشيانه جمهوری اسلامی را محکوم می‌کنیم

و خواهان رفع اتهام از پرونده منصوره بهکیش و دیگر خانواده‌های دادخواه هستیم!



سرکوب و حشيانه و اعمال خشونت آمیز جمهوری اسلامی در طی این سال‌ها و به ویژه در ماه‌ها و روزهای اخیر در صدور احکام ناعادلانه یا دستگیری و احضار و فشار بیش از پیش به خانواده‌های دادخواه و فعالان کارگری، معلمان و دیگر فعالان اجتماعی، شاهدهی است بر این دیدگاه که حکومت اسلامی ایران می‌خواهد بقای قدرت و حاکمیت خود را مانند گذشته با ایجاد فضای رعب و وحشت و تهدید و زندان و اعدام تداوم بخشد و برقراری حکومت قانون، فریبی بیش نیست. آنان می‌خواهند تا هر حرکت، صدا و تفکر مخالف و حتی منتقدی را به سکون و سکوت بکشانند و دریافته‌اند که برای بقا نیاز به اربابان قدرت خارجی دارند، لذا سعی خود را دو چندان کرده‌اند که "امنیت" را نه تنها برای خود، بلکه برای متحدان قدرتمند خود نیز فراهم کنند.

بنابراین باید صدای اعتراض خانواده‌های زخم خورده و دادخواه را خاموش کنند تا حکومت از پاسخ‌گویی و دادخواهی در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی در امان باشد. هیچ کارگر و معلمی نباید جرات اعتراض به حقوق ناچیز خود را داشته باشد و اگر در میان این اقشار زحمتکش که هر روز به خیل بیکاران می‌پیوندند، کسانی مانند (رضا شهابی، جعفر

عظیم زاده، شاپور احسانی راد، ابراهیم مددی، داوود رضوی، اسماعیل عبدی، محمود بهشتی و سایر فعالان کارگری و معلمان) جرات اعتراض پیدا کنند، آنان را برای ایجاد تشکل‌های صنفی، نوشتن طومار برای افزایش حداقل دستمزد یا اعتصاب، محکوم به حبس‌های طولانی مدت کنند. در حالی که ایجاد تشکل، اعتراض به سطح دستمزد و اعتصاب‌های صنفی در کشورهای متمدن دنیا حق کارگران و مزدبگیران است، ولی در کشور ما امنیتی شده و نشانه‌ی ضدیت با حکومت محسوب می‌شود؛ و این در حالی است که حکومت اسلامی در شعار، داعیه‌ی دفاع از حقوق کارگران و زحمت‌کشان را دارد.

با این سیاست، ماموران جمهوری اسلامی در اقدامی ناعادلانه نه تنها برای بار دوم از خروج منصوره بهکیش از کشور برای دیدار فرزندش ممانعت و پاسپورت او را در فرودگاه ضبط کردند، بلکه او را به صورت رسمی به دادرسی مقدس اوین احضار و در سه جلسه متوالی بازپرسی و بازجویی، قرار ی با دو اتهام «اجتماع و تبانی» و «تبلیغ علیه نظام» با قرار عدم دسترسی و کلا به پرونده برای ایشان صادر کردند و با صدور قرار تأمین کفالت به مبلغ صد میلیون تومان و انجام کفالت باید منتظر روز دادگاه باشد.

نیروهای امنیتی می‌خواهند با این پرونده سازی‌ها شمشیر داموکلس را بالای سر او نگاه دارند تا شاید بتوانند وی را از حرکت بازدارند. فرومایگی آنان همین بس که حدود ۳۵ سال است خانواده‌ی بهکیش و دیگر خانواده‌های دادخواه را به اشکال مختلف آزار می‌دهند، تنها به این خاطر که به دنبال کشف حقیقت‌اند تا از چرایی و چگونگی کشتار عزیزان‌شان باخبر شوند. منصوره بهکیش در دل نوشته‌ای در فیس بوک رو به مادرش گفته است: «مادر عزیزم، دنیای وارونه‌ای است و جای شاک و متهم عوض شده است، به جای پاسخ گویی به بلاهایی که در طی این سال‌ها بر سرمان آورده‌اند، باز هم به آزار و اذیت ما ادامه می‌دهند، جلوگیری از سفرم کافی نبود، مرا به دادرسی اوین احضار کردند». «به نظر تو می‌شود برای رفتن به دیدار خانواده‌های آسیب دیده، همراهی و همدلی با آن‌ها یا گذاشتن یادداشتی در فیس بوک یا دیگر فضاهای مجازی، امنیت ملی کشور به خطر بیافتد، این چگونه کشوری است که وقتی چند خانواده با هم به بازار گل می‌روند تا برای گورهای بی‌نشان عزیزان‌شان در خاوران گل تهیه کنند، مصداق اجتماع و تبانی علیه نظام می‌شود!

«

از دیگر سو، به مراسم گرامی داشت خانواده‌ی کشته شدگان در سال‌های اخیر حمله می‌کنند یا اجازه‌ی آزادانه‌ی مراسم را به آن‌ها نمی‌دهند، دو نمونه‌ی آشکار از خشونت دولتی را در هفته‌های گذشته شاهد بودیم، مراسم گرامی داشت ریحانه جباری را به شکلی وحشیانه بر هم زدند و تعدادی را به طور موقت بازداشت و روز سه شنبه ۲۵ آبان شعله پاکروان را به دفتر پیگیری وزارت اطلاعات احضار کردند، همچنین به خانواده‌ی ستار بهشتی فشار آوردند تا در صورت برگزاری مراسم در سکوت، به مراسم حمله نمی‌کنند.

در هفته‌های گذشته نیز، رضا شهابی را که یک سال از اتمام دوران زندانش گذشته بود نیز مجدداً با احضار تلفنی به زندان فراخوانده و تهدید نموده‌اند که در صورت عدم مراجعه و وثیقه ایشان ضبط و حکم جلب برای ایشان صادر خواهد شد.

نمونه‌ای دیگر از ددمنشی حکومت اسلامی آنجاست که نویسندگی جوانی به نام گلرخ ابراهیمی ایرایی را تنها برای نوشتن داستانی منتشر نشده درباره‌ی مجازات غیرانسانی و سبعانه سنگسار، به ۶ سال حبس محکوم و سپس بدون داشتن حکم کتبی اجرای حکم، وی را در خانه بازداشت و برای اجرای حکم به زندان اوین بردند و همسرش آرش صادقی از سوم آبان در اعتراض به بازداشت غیرقانونی او در اعتصاب غذا بسر می‌برد. همچنین، هفت زندانی سیاسی دیگر به نام‌های علی شریعتی، محمدعلی طاهری، وحید صیادی نصیری، مهدی رجبیان، حسین رجبیان، رسول

رضوی (در چهل و چهارمین روز اعتصاب غذایش در تاریخ ۲۵ آبان با نوشتن نامه ای به اعتصاب غذای خود پایان داد)، مرتضی مرادپور در اعتراض به احکام ناعادلانه خود در اعتصاب غذا به سر می‌برند و امیر(علی) امیرقلی هم در اعتراض به مضروب شدنش توسط یک زندانی خارجی و نبود امنیت جانی، به جمع اعتصاب کنندگان پیوسته و سلامتی آن‌ها در معرض خطر جدی است، به ویژه علی شریعتی که چندین بار بیهوش شده است. ۹ زندانی سیاسی بند ۳۵۰ زندان اوین نیز در نامه‌ای ضمن اعتراض به زندانی بودن خود در شرایط شبه انفرادی، نسبت به موج جدید اعتصاب غذای زندانیان سیاسی واکنش نشان داده و خواستار بازگرداندن کلیه زندانیان سیاسی از بندهای مختلف زندان اوین و همچنین زندان رجایی‌شهر (گوهردشت) کرج به بند ۳۵۰ شده‌اند.

چند هفته‌ی پیش نیز احضار نامه‌ای از شعبه‌ی دوم بازپرسی دادسرای اوین به خانه‌ی پدر و مادر پرستو فروهر فرستاده بودند تا برای پاره‌ای توضیحات در مورد اتهامات مندرج در پرونده اش به این نهاد مراجعه کند که موکول به دوم آذرماه شد. پرستو فروهر علیرغم این تهدید رسمی نیروهای امنیتی و اطلاعاتی، همچنان بر دادخواهی پافشاری می‌کند و امسال نیز برای برگزاری هجدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۷۷ و گرامی داشت یاد مادر و پدرش به ایران آمد و نوشته است: «اگرچه نمی‌توانم درباره‌ی پرونده‌ای که چند و چون آن برایم نامعلوم است داورى کنم، اما، به استناد آن چه در این سال‌های تلاش برای دادخواهی از سر گذرانده‌ام، می‌دانم که این فشارها تنها برای خاموش کردن آن شعله‌ی کوچکی‌ست که در خانه و قتل‌گاه فروهرها همچنان روشن مانده است، برای تحمیل سکوت و فراموشی‌ست به حافظه‌ی جمعی، برای وادار کردن ما دادخواهان به پا پس کشیدن و تسلیم در برابر تهدیدها و تحمیل‌های بی‌وقفه، برای جا انداختن روایت حکومتی از سرکوب و قتل دگراندیشان، و برای تحمیل فراموشی و تحریف به مبارزه‌ی سیاسی و چرایی قتل فروهرها».

مدافعان حکومت در قوه‌ی قضائیه پرونده پشت پرونده برای فعالان اجتماعی باز می‌کنند، به اتهام آن‌ها می‌افزایند و مدت محکومیت‌شان را اضافه می‌کنند. اتهام‌های توهین به مقدسات و مقامات، اجتماع و تبنانی علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام هم که حکم چاشنی آن را دارد و در پرونده‌ی هر متهمی یک، دو و گاه هر سه اتهام به چشم می‌خورند. با همه‌ی این‌ها از یک حقیقت غافلند و آن این‌که صبر مردم هم حدی دارد و روزی باید در برابر مردم پاسخگوی بی عدالتی‌های بی‌شمار خود باشند.

ماموران حکومت دائماً دم از رافت اسلامی می‌زنند، ولی اگر کوچک‌ترین خطری را احساس کنند با قساوت تمام احکام اعدام و حبس‌های طولانی مدت صادر می‌کنند. می‌گویند دادگر هستیم ولی تک تک سنگ‌های بنای حکومت‌شان از بی عدالتی برپا شده است. باید از حکومتیان پرسید شما که مردم را به خاطر فکر و اندیشه‌شان این چنین بی رحمانه به بند می‌کشید، چرا با چپاول گران این قدر رنوفید؟ چرا به جای غارت گران کسانی را که افشا کننده این جنایات و تجاوز و دزدی‌ها هستند، به زندان می‌اندازید؟

مایه‌ی خشنودی است که در مجمع عمومی سازمان ملل، قطع نامه‌ی نقض فاحش حقوق بشر در ایران تصویب شد و امیدواریم جمهوری اسلامی به تعهدات بین‌المللی خود عمل کند. در این گزارش آمده است: «۲۵ آبان ۱۳۹۵ (۱۵ نوامبر ۲۰۱۶) - به گزارش جامعه‌ی دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)، کمیته‌ی سوم (کمیته‌ی حقوق بشر) هفتاد و یکمین مجمع عمومی سازمان ملل متحد امروز ۲۵ آبان (۱۵ نوامبر) با ۸۵ رأی موافق، ۳۵ رأی مخالف و ۶۳ رأی ممتنع قطعنامه‌ی را در باره‌ی نقض فاحش حقوق بشر در ایران تصویب کرد.»

ما، مادران پارک لاله، سرکوب و حشيانه‌ی جمهوری اسلامی عليه فعالان سياسی، مدنی، صنفی و دادخواهان را زنگ خطری برای اقدام به جنایاتی به مراتب گسترده‌تر عليه ملت ایران می‌دانیم و انسان‌های آزاداندیش و عدالت خواه را به واکنشی جدی در برابر این جنایات سازمان یافته فرا می‌خوانیم. همچنین ما خواهان آزادی تمامی زندانیان سياسی و عقیدتی و رفع ممنوع الخروجی و برداشتن اتهام از پرونده‌ی منصوره بهکیش و پایان دادن به احضار و بازداشت و محدودیت و محرومیت از پرونده‌ی دیگر خانواده‌های دادخواه هستیم.

مادران پارک لاله ایران

۲۸ آبان [عقرب] ۱۳۹۵

[blog-post_20.html/http://www.mpliran.net/2016/11](http://www.mpliran.net/2016/11/blog-post_20.html)

درد دلی با مادرم، من تفهیم نشدم!



برگرفته از صفحه فیسبوک منصوره بهکیش

دل نوشته زیر را نهم آبان [عقرب] نوشتم، ولی چون در این مدت حالم زیاد خوب نبود، مدتی خودم را از فضای مجازی دور نگاه داشتم تا شاید کمی آرامش یابم و فشارم که در این روزها بالا می‌رود، کنترل شود، ولی نشد و توانستم تحت نظر پزشک متخصص قلب و با دارو آن را کنترل کنم. امروز تصمیم گرفتم این دل نوشته را در صفحه‌ام در فیس بوک بگذارم تا شاید قلبم کمی آرام گیرد و دیگر نیازی به دارو نداشته باشم.

منصوره بهکیش / ۲۶ آبان [عقرب] ۱۳۹۵

مامان جان چقدر دلتنگت هستم، جمعه ۷ آبان به خاوران رفتیم و به یاد زهرا، محمود، علی، مهرداد و دیگر عزیزان مان، گل‌هایی را به پادشان در لابلای بوته‌های خشکیده آن زمین بی آب گذاشتیم، ولی جای خالی شماها را خیلی بیشتر از قبل حس کردیم، جای تو، مادر پناهی و دیگر مادرانی که حضورشان حتی با عصا یا کمر خم، چقدر امیدبخش و نیرو دهنده بود.

این روزها دلم بد جوری هوایت را کرده است، این‌که سراغت بیایم و تو بگویی «چه خبر» و من از شرایط اسف بار جامعه بگویم و باز تو بگویی «دیگه چه خبر» و از اوضاع و احوالم بپرسی و من نیز از اذیت و آزارهایی که این

روزها بر سرم آورده‌اند بگویم و تو با حوصله به حرف‌هایم گوش کنی و مرا دلداری دهی و دست نوازش بر سرم بکشی و با زبان شیرینت بگویی «خاک بر سرها» حیا نمی‌کنند، سپس آهی بکشی و دستت را به روی پاهایم بکوبی و باز بگویی، «بچه‌هایم را کشتند و حالا هم دست از سر دخترم بر نمی‌دارند».

پس از خاوران راهی بهشت زهرا شدیم، ترافیک سنگینی در راه و در داخل بهشت زهرا بود، ابتدا به سوی تو پر کشیدم و سنگ تو و محسن را با عزیزان همراه شستیم و گل‌های خریداری شده از بازار گل خاوران که برای تو و دیگر عزیزانم در بهشت زهرا کنار گذاشته بودم را بر روی سنگ تو و محسن چیدم. سپس سراغ آقا جان و بعد هم سراغ دیگر عزیزان و مادر پناهی رفتیم، ولی هر چه گشتیم، سنگش را نیافتیم، چون ردیف و شماره‌اش را فراموش کرده بودم، دلمان سوخت که نتوانستیم به یادش چند شاخه گلی بگذاریم، جای او نیز در کنارمان خیلی خالی است.

مامان جان هنوز نتوانسته‌ام باغچه‌ی کوچکت در بهشت زهرا را گل بکارم و خیلی ناراحت شدم که حواسم نبود از بازار گل خاک و چند گلدان گل بخرم و آن را درست کنم، قول می‌دهم دفعه بعد این کار را بکنم، می‌دانم که تو با تمام بلاهایی که بر سرت آوردند، همیشه عاشق گل و گیاه و سبزی و زندگی بودی و با صفای دلت، همیشه برایم زنده و گرمی خواهی ماند!

مادر عزیزم، دنیای وارونه‌ای است و جای شاکه و متهم عوض شده است، به جای پاسخ گویی به بلاهایی که در طی این سال‌ها بر سرمان آورده‌اند، باز هم به آزار و اذیت ما ادامه می‌دهند، جلوگیری از سفرم کافی نبود، مرا به داسرای اوین احضار کردند و شنبه هشتم آبان سومین باری بود که به داسرا رفتم، بار اول در اول آبان برای بازپرسی، بار دوم در سوم آبان برای بازجویی و این بار هم برای تفهیم اتهام‌های ناروایی که به دخترت زده‌اند و صدور قرار و سپردن کفالت تا تعیین دادگاه، که البته هنوز نفهمیده‌ام این اتهام‌ها به چه دلیل است!

به نظر تو می‌شود برای رفتن به دیدار خانواده‌های آسیب دیده، همراهی و همدلی با آن‌ها یا گذاشتن یادداشتی در فیس بوک یا دیگر فضاهای مجازی، امنیت ملی کشور به خطر بیافتد، این چگونه کشوری است که وقتی چند خانواده با هم به بازار گل می‌روند تا برای گورهای بی‌نشان عزیزان‌شان در خاوران گل تهیه کنند، مصداق اجتماع و تبانی علیه نظام می‌شود! من که واقعا نمی‌فهمم، نه این‌که فکر کنی خودم را به نفهمی زده‌ام، این را نمی‌فهمم که وقتی در قانون اساسی یک کشور حق دادخواهی و اجتماع و تشکل را به رسمیت شناخته‌اند و البته در تمام بندها نیز گفته شده به شرطی که مخل اسلام نباشد، آیا سر زدن به خانواده‌ها و همراهی و همدلی یا مشارکت در اعتراض‌های یک شاکه مخل اسلام است؟ چگونه می‌تواند یک دین با این حرکت‌ها به خطر بیافتد، در حالی‌که شاهدیم آن دینی که تو از آن می‌گفتی، به وسیله خودشان در معرض خطر است. چگونه است که امنیت ملی با این همه دروغ، ریا، تجاوز، فساد، فحشا، اختلاس به خطر نمی‌افتد، ولی فعالیت‌های دادخواهانه‌ی ما که عزیزانمان جان شیرین‌شان را برای بهبود زندگی مردم این کشور از دست داده‌اند، امنیت ملی را به خطر می‌اندازد! واقعا مانده‌ام چگونه می‌توانند ما را به این اتهام‌های واهی متهم کنند و دم از دموکراسی و حقوق بشر نیز بزنند؟!

کاش بودی و مرا راهنمایی می‌کردی، من که واقعا گیج شده‌ام، نمی‌دانم قسم حضرت عباس را قبول کنم یا دم خروس را! تو هم از حقوق انسان‌ها برای ما می‌گفتی و به آن نیز عمل می‌کردی و این‌ها شعار حقوق بشر اسلامی می‌دهند و می‌خواهند این تفکر و سیاست را به همه‌ی دنیا منتقل کنند و از سرکوب آزادی در سایر کشورها می‌گویند، در حالی‌که ما مردم کشور خود این چنین می‌کنند!

تو که در دو حکومت به طور مستقیم زخم خوردی و به شیوه‌ی خود مقاومت را به ما آموختی، همیشه با زبانی ساده ولی با آگاهی و شناختی عمیق، با افتخار از ایستادگی در برابر ظلم رضاشاه می‌گفتی که چگونه همراه مادرت به فرمان

برداشتن اجباری حجاب رضا شاه تن نادادی و با حجاب اجباری این حکومت نیز موافق نبود. در زمان شاه نیز اجازه دادی فرزندان آن گونه که دوست دارند، شرایط زندگی و عقاید خود را انتخاب کنند و همیشه نیز همراهشان بودی. البته تو خیلی تلاش کردی که فرزندان نیز چون تو معتقد به اسلام باشند، ولی بیشتر از اخلاق انسانی و عمل سالم و پاک گفتی و ما را نیز به این روش زندگی هدایت کردی و به عقاید و شیوهی عمل فرزندان نیز احترام گذاشتی و دموکراسی را در عمل به ما تعلیم دادی.

تو همیشه خانهات محل جمع شدن فامیل و دوستان و همسایگان بود و همیشه ما را تشویق می کردی که این چنین باشیم و با تلاش و پشتکار و راستی و سلامت کار کنیم و غافل از درد و زخم دیگران نباشیم و ما را این چنین پاک بار آوردی، تو به ما می گفتی که اسلام یعنی سر زدن به بیماران و دردمندان و همدلی و همراهی با فقرا و زخم خوردگان و مدارا و احترام به عقاید دیگران، ولی دیدی که با همین شعار و سیاست، چگونه پاره های تنت را از تو و از ما گرفتند و چه سوز و گدازی بر دلمان گذاشتند و حالا هم به جای پاسخ گویی و عذرخواهی از کرده های قبلی خود، باز هم آزارمان می دهند. یادت می آید، گاهی تو و آقایان هم می ماندید و شک می کردید که بالاخره کدام درست است و گاهی نیز از خود شرمند می شدید، گویی شما مسبب آن اسلامی بودید که فرزندان تان را با توسل به آموزه های آن کشتند!

مادرم، این ها با هم نمی خواند، اگر حقوق بشری که این ها شعارش را می دهند، همانی است که تو می گفتی، پس چگونه است که می توانند این چنین مردم را به مسلخ ببرند و دائم آزارمان دهند، کدام را باور کنیم؟!

مادر عزیزم بگذار به حال برگردم و از وضعیت کنونی ام برایت بگویم، دو وکیل به دادسرا معرفی کردیم و به طور رسمی پذیرفتند که پرونده را در اختیار آن ها بگذارند تا بتوانند از من دفاع کنند که شنبه هشتم آبان، آب پاکی را روی دست مان ریختند و حکم عدم دسترسی وکلای پرونده ام را صادر کردند و پرونده را فرستاده اند به دادگاه تا نظر دهند که بالاخره وکلا می توانند پرونده را بخوانند یا نه. حال چگونه می توانیم دفاع کنیم، در حالی که هیچ کدام از مستنداتی که اتهام های بر مبنای آن هاست را ندیده ایم.

مادرم، به توصیه همیشگی تو و دیگر عزیزانم که در این شرایط صبور باشم، خیلی خیلی صبوری کردم که آن جلسات را با آرامش تحمل کرده و صدایم را بلند نکردم، به خصوص وقتی بازپرس آن صفحه ها را ورق می زد و از پشت آن، عکس های شش عزیزم را می دیدم و چشم در چشم من می انداخت و می گفت شما شامل «رافت اسلامی» شده اید که هنوز اینجا هستید. هرگاه این جمله را به یاد می آورم، دلم آتش می گیرد، در آن زمان نیز که این جمله از دهان بازپرس بیرون آمد، خشم و انزجار همه ی وجودم را فراگرفته بود، ولی خیلی صبوری کردم تا ساکت و آرام بنشینم و عکس العملی نشان ندهم و فقط ریز ریز گریه کردم و دردم را قورت دادم، واقعا من مانده ام چگونه می توانند آن صفحات را ببینند و چشم در چشم من ببینند و این گونه سخن بگویند؟ تن شان نمی لرزد که بالاخره روزی باید پاسخ گوی این همه بی عدالتی باشند؟

به من می گویند تو فراخوان می دهی و اشاره به قرارهای خصوصی ای می کنند که با خانواده ها یا دوستان گذاشته ام. من گفتم فراخوان معنایی دارد، من چگونه فراخوان داده ام که خودم از آن بی خبرم، همیشه نیز به آن ها گفته ام که در تمام نوشته های من بگردید، هیچ فراخوانی نمی بینید، همیشه نوشته های من عکس العمل بلاهایی است که شما بر سر ما می آورید، به خاوران می رویم و ماموران تان جلوی ما را می گیرند، من از حق خودم برای اعتراض استفاده می کنم و یادداشتی می نویسم، می خواهیم مراسم برگزار کنیم، جلوی کارمان را می گیرید، می خواهیم به دیدار همدیگر برویم، ما را تهدید و متهم می کنید. تازه حتی اگر فراخوان هم بدهم، این جزو حقوق من به عنوان یک شهروند است که درخواستی از مردم کشورم یا دوستانم داشته باشم، ولی هیچگاه از این حق ام استفاده نکرده ام.

می‌گویند مطالب تو را گروه‌های مختلف سیاسی منتشر می‌کنند، در نتیجه تو با همه‌ی این گروه‌ها ارتباط داری! همچنین، می‌گویند تو اعتراض‌ها و تجمع‌ها را سازماندهی می‌کنی! باز به آن‌ها گفتم، کاش این توانایی را داشتیم، ولی خودتان خوب می‌دانید که من نه اهل سازماندهی هستم و نه با هیچ گروه سیاسی ارتباطی دارم و فعالیت‌های من بسیار ساده و شفاف است و در عرصه‌ی دادخواهی فعالیت می‌کنم که کاملاً قانونی است و در اصل ۳۴ قانون اساسی آمده است: "دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید همه افراد ملت حق دارند اینگونه دادگاهها را در دسترس داشته باشند و هیچکس را نمی‌توان از دادگاهی که به موجب قانون حق مراجعه به آن را دارد منع کرد".

مادرم دلم خون است و نمی‌دانم در این شرایط چه باید بکنم، وقتی آن‌ها به قانون تصویب شده‌ی خودشان نیز عمل نمی‌کنند و مرا به جرمی که حق تعریف کرده‌اند، متهم می‌کنند؟! و نمی‌دانم آیا منظورشان از دادگاه‌های صالح همین دادگاه‌هاست یا دادگاه‌های دیگری است که باید ایجاد شود؟

مادر عزیزم، واقعا من مانده‌ام چه چیز را باید باور کنم: گفتار ماموران و مسئولان حکومتی یا رفتارشان را، در حرف می‌گویند اگر می‌خواهی دادخواهی کنی، چرا شکایت نمی‌کنی، شکایت فردی و جمعی حق شماست. به یاد می‌آورم که تو، مادر پناهی، و دیگر خانواده‌ها و مادران در دی ماه سال ۶۷ در مقابل دادگستری گرد آمدید تا دادخواست خود را تسلیم حسن حبیبی (وزیر دادگستری وقت) نمایید، اما مانع شما شدند و شما در همان زمان دادخواست خود را در رسانه‌ها منتشر کردید و آن خواسته‌ها هنوز پس از ۲۸ سال بی‌پاسخ مانده است، و پس از آن نیز خانواده‌ها جمعی یا فردی دادخواست‌هایی را برای مقامات مسئول ارسال کردند، از جمله جعفر در سال ۷۷ به محمد خاتمی (رییس جمهور وقت) و من در سال ۹۲ به حسن روحانی (رییس جمهور فعلی) نامه‌ای اعتراضی برای دادخواهی نوشتیم، ولی نه تنها از هیچ‌کدام پاسخی نگرفتیم، بلکه ما خانواده‌ها را دوباره مورد اذیت و آزار قرار دادند. البته حالا دیگر می‌توانم با خیال راحت شکایت کنم، چون بازپرس و بازجو هر دو به اتفاق گفتند که این کار کاملاً قانونی است و امیدوارم پای حرف‌شان باشند و در عمل کار دیگری نکنند.

مادرم چه بگویم، به آن‌ها اعتراض کردم و گفتم پس از داغ سنگینی که پس از رفتن تو به دلم نشست، می‌خواستم برای مدتی از این فضای پر تنش دور باشم و به دیدار دخترم بروم، او که پس از رفتن تو نیز بسیار غمگین شده بود و دلش می‌خواست چند ماهی را با مادرش بگذراند، ولی نگذاشتند و باز این چنین آزارمان دادند، خودت خوب می‌دانی که با چه مرارتی باید مقدمات یک سفر را فراهم کنم و چگونه سرم را دوباره به سنگ زدند و حالم را خراب کردند، بعد انتظار دارند که صدای اعتراض‌مان بلند نشود. مگر می‌شود، حقوق بشر اسلامی‌شان این است؟

دخترت، منصوره بهکیش

نهم آبان ماه | عقرب | ۱۳۹۵

[blog-post_17.html/http://www.mpliran.net/2016/11](http://www.mpliran.net/2016/11/blog-post_17.html)

برای پیشبرد حرکتی پیشرو، آگاهانه قدم برداریم و به تکرار تاریخ مجال ندهیم!



در روز ۷ آبان شاهد حضور مردم در پاسارگاد بر مقبره‌ی کوروش و برگزاری تولد وی بودیم که تعداد زیادی بازداشت شدند و تا کنون از وضعیت برخی از شرکت کنندگان اطلاعی در دست نیست. بی شک برای شرکت در این تجمع انگیزه‌های متفاوت، اما محدودی می‌تواند وجود داشته باشد، اما آنچه برجسته می‌نماید، اوج نارضایتی مردمی است که از فشارهای اقتصادی، بیکاری، پایین بودن سطح دستمزدها، عدم وجود آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و وجود فساد بیش از حد در درون حاکمیت از اختلاس و فحشا و... سرچشمه می‌گیرد و مردم شاهدند که عاملان فساد آزادانه به کار خود ادامه می‌دهند و افشاکنندگان رازهای سر به مهر حکومت روانه بیدادگاه‌های نظام می‌شوند.

اما موج سواری نیروهای حامی سلطنت نیز در این میان قابل تأمل است که با بزرگ نمایی کوروش و قدیس ساختن از وی، از موج نارضایتی‌ها بهره برداری می‌کنند و مردم را به راهی سوق می‌دهند که از سنگ مزار کوروش، مطالبات خود را بخواهند. این ترفند نیاز به برانگیختن حس وطن پرستی از یک سو و توسل به برتری نژادی از سوی دیگر دارد تا از این ره برای خود پشتوانه‌ی ایدئولوژیک نیم بندی نیز فراهم آورند. از دیرباز نیز شبکه‌های ماهواره‌ای و ناسیونالیستی فارسی زبان به آن دامن می‌زنند و به عرب ستیزی مشغول‌اند؛ شعارهایی که علیه خوزستانی‌ها در آن روز سر دادند و از اعراب ابراز نفرت کردند، بسیار خوشونت آمیز و تحقیرکننده بود.

آنچه که مردم را به بی‌راهه‌هایی از این دست می‌کشاند، واقعیتی است که پس از انقلاب و جنگ و عملکرد جمهوری اسلامی؛ با سرکوب گسترده و زندان و شکنجه و اعدام و ترور مخالفان خود در داخل و خارج از کشور و دخالت در مسائل خاورمیانه و... برای گسترش اسلام، در بخش‌هایی از مردم احساس سرافکنگی ایجاد کرد و این همان نقطه‌ای است که آنان برای جبران کاستی‌ها و غرور پایمال شده خود، تحت تأثیر تبلیغات، به کوروش و تمدن درخشان وی متوسل شده‌اند تا از این راه به کسب یک هویت ملی نایل شوند.

اما ناسیونالیسم افراطی از کوروش؛ پادشاه هخامنشی استفاده می‌کند تا به اهداف خود برسد. بنابراین نیاز دارد تا از وی چهره‌ی دیگری بسازد، شخصیتی که در شاهنامه و اوستا و متون پهلوی نامی از او نیست و به یک باره به دست محمدرضا پهلوی به "شکلی جدید" خلق می‌شود.

"شاه سابق پیش از شروع جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، استوانه‌ی کوروش را از موزه‌ی بریتانیا امانت می‌گیرد و پس از پایان این جشن‌ها نمونه‌ای مشابه از منشور کوروش را ساخته و سپس اشرف پهلوی آن را به سازمان ملل اهدا می‌کند تا برای همیشه به عنوان اولین سند حقوق بشر از آن یاد شود. به این ترتیب محمدرضا شاه از نام و هویت کوروش که تا زمان او اهمیتی نداشته با تبلیغات ساختگی برای تثبیت حکومتش و نشانی از تمدن دیرینه‌ی ایرانی استفاده کرد. همچنین افسانه‌هایی ساخته شد که وی را عادل بنمایاند، از این دست که با بابلیان شکست خورده و برده‌ها به مهربانی رفتار

می‌کرد و...، اما با تحلیلی طبقاتی و تاریخی می‌توان دریافت که در عصر برده داری، کشورگشایی و فتح امپراتوری بزرگ بابل، بدون قتل و خون ریزی امکان پذیر نبوده است. او به همراه بابل، تمدن‌های لیدی و ماد را نیز نابود کرد. در این موارد باستان‌شناسان، استادان تاریخ ایران باستان و شرق‌شناسان اروپایی علیه افسانه‌ی کوروش پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده و برخی از سازمان ملل انتقاد کرده‌اند که به کوروش اقتداری کاذب بخشیده و در یافتن حقیقت منشور کوروش سهل‌انگاری کرده است زیرا بعضی از خطوط میخی حک شده بر استوانه به درستی ترجمه نشده‌اند".^۱

ناسیونالیسم موجود با اتکا بر این پیشینه و باور ساختگی و با استفاده از ملیت و نژاد و... تلاش می‌کند تا زمینه‌های بازگشت به نظام پیشین را بر بستر نارضایتی مردم از سیستم فعلی فراهم کند. مروری اجمالی بر شرایطی که زمینه ساز خیزش ۵۷ شد، کمک می‌کند تا معضلات را به خاطر آوریم، تحریفات تاریخی را بشناسیم و برای پیشبرد حرکتی پیشرو، آگاهانه قدم برداریم و به تکرار تاریخ مجال ندهیم:

"محمدرضا پهلوی با اعطای وام‌های کم بهره به تاجران مورد نظر دربار از طریق بانک صنعت و معدن، و معافیت‌های مالی، بخش خصوصی را تقویت کرد. سپس خانواده‌های زمیندار قدیمی مانند فرمانفرما، بیات، افشار و... به کارآفرینان سرمایه دار تبدیل شدند". (همان رانت خواری گسترده‌تر امروز)^۲

رشد پیوسته‌ی جمعیت و تنگی معیشت دهقانان بی‌زمین، سبب مهاجرت و شکل‌گیری حلی آبادهای شهری شد. استراتژی رژیم شاه سرازیرکردن ثروت نفتی به سوی وابستگان به دربار بود که کارخانه‌ها، شرکت‌ها و واحدهای کشت و صنعت متعددی را تأسیس کردند، اما ثروت به صورت قطره‌ای به طبقات دیگر جریان می‌یافت. نابرابری‌ها در تهران بیشتر محسوس بود؛ ثروتمندان در کاخ‌های شمالی شهر و فقرا در آلونک‌های معروف به حلی آباد بدون حداقل امکانات رفاهی زندگی می‌کردند.

"ارزیابی بانک مرکزی که همواره نابرابری‌های واقعی را کمتر برآورد می‌کنند نشان می‌دهد در سال‌های ۵۲ و ۵۳ نزدیک به ۳۸ درصد هزینه‌ها مربوط به دهک بالایی جمعیت ثروتمند کشور است، در حالی که هزینه‌ها برای جمعیت محروم ۱/۳ درصد بوده است. در دهه‌ی ۱۳۵۰ ایران به یکی از بدترین کشورهای جهان تبدیل شد".^۳

"اجرای برنامه‌های اجتماعی در بهبود وضعیت آموزشی و بهداشتی موثر بود، اما در مجموع ایران پس از گذشت دو دهه یکی از بدترین کشورهای در بخش نرخ مرگ و میر کودکان و نسبت پزشک به بیمار در خاورمیانه بود. ۶۸ درصد بزرگ سالان بیسواد بودند. یکی از پایین‌ترین نرخ‌های آموزش عالی مربوط به ایران بود و تنها ۳۰ درصد داوطلبان کنکور وارد دانشگاه می‌شدند و شمار افراد متقاضی تحصیل در خارج از کشور رو به رشد بود. اصطلاح «فرار مغزها» نخستین بار برای ایران به کار گرفته شد. همچنین محمدرضا شاه ۳۹ درصد از بودجه‌ی کشور را صرف تسلیحات نظامی می‌کرد (شکل گسترده‌تر آن انرژی هسته‌ای امروزی است). همچنین ایران که در دهه‌ی ۴۰ از صادرکنندگان مواد غذایی بود، در اواسط دهه‌ی ۵۰ سالانه یک میلیارد دلار برای واردات محصولات کشاورزی هزینه می‌کرد".^۴

اسفند ۵۴ شاه دو حزب ایران نوین و مردم را منحل و حزب رستاخیز را تشکیل داد و وجود یک حکومت تک حزبی را اعلام کرد (همانند ولایت مطلقه فقیه). همه وظیفه داشتند عضو حزب شوند و افرادی که خودداری می‌کردند به اعتقاد رژیم «کمونیست مخفی» بودند و این «خیانت کاران» می‌باید بین رفتن به زندان یا ترک کشور یکی را انتخاب می‌کردند. "حزب رستاخیز یادآور شد که شاهنشاه طبقه و تضاد طبقاتی را به کلی و تا ابد ریشه کن کرده است".^۵

"گفته شده که شاه به دلیل نظرات سکولاریستی افراطی سرنگون شد، اما با خواندن مصاحبه اش با اورینا فالاجی چیز دیگری می‌شنویم، وی می‌گوید: در زندگی خود «پیام‌ها و الهاماتی» از خدا و امام علی دریافت می‌کنم و نیرویی مرا همراهی می‌نماید که دیگران قادر به دیدنش نیستند". ۶

گفتن این جمله که «من پیام‌های مذهبی دریافت می‌کنم» بی‌شک حاکی از عوام‌فریبی او بوده است. یکی از ویژگی‌های حکومت‌های دیکتاتور و خودکامه، ممانعت از آگاهی بیان و اندیشه است که شاه نه تنها با نبود کتب ارزشمند و روزنامه‌های مستقل و سانسور، جلوی رشد فکری جامعه سد ایجاد کرده بود، بلکه با پر کردن زندان‌ها از افراد آگاه و روشنفکر، زمینه‌های نارضایتی را به مرور در ابعاد مختلف به وجود آورد. ایجاد سازمان جاسوسی (ساواک) نیز از دیگر اقدامات شاه در سال ۱۳۳۴ بود که موجی از دستگیری‌های گسترده را به راه انداختند و به اعدام مخالفان خود پرداختند.

بررسی مختصری از عملکرد دوران پهلوی نشان می‌دهد که با نظامی سرمایه‌سالار و دیکتاتور مواجه بوده‌ایم و اکنون شاهد همان دشواری‌ها، اما در سطحی گسترده‌تر و بسیار خشن‌تر هستیم.

آیا بازگشت به گذشته‌ای که خود بر اثر انقلابی مردمی سرنگون شده و در اثر انتخابی اشتباه و فاحش منجر به سلطنت اسلامی گشته، چاره‌ی کار ماست؟ در شرایطی که اختلاس‌های نجومی، فیش‌های حقوقی کلان، بذل و بخشش‌های میلیاردی شهردار تهران، رسوایی‌های مالی قضایانی همچون صلواتی و آزادی قاتلانی نظیر سعید مرتضوی، آزادی رحیمی؛ معاون احمدی نژاد، آزادی دزدان دکل نفتی، اقرار به جنایات دهه ۶۰ از سوی مقامات حکومتی و زیر ضرب قرار دادن مادران و خانواده‌های خاوران و دیگر خانواده‌های دادخواه، لبریز شدن زندان‌ها از زندانیان سیاسی و عقیدتی که از بیماری‌های متعدد رنج می‌برند و از سر ناگزیری به اعتصاب غذا دست می‌زنند، جوخه‌های اعدامی که هر هفته برپا می‌شوند تا جوانانی را که در نتیجه سیاست‌های ضد مردمی همین نظام به بیراهه کشیده شده‌اند به کام مرگ بفرستد، شلاق زدن بر پیکر کارگران زحمتکش و جوانانی که در مهمانی مختلط بوده‌اند و همه این‌ها در حالی است که بر فساد قاری قرآن و آیت الله شجونی سرپوش گذاشته می‌شود، معلمان زحمتکشی که در پی مطالبات صنفی شان به زندان‌های طولانی محکوم می‌شوند و... آیا به جای مبارزه‌ای مترقی و مستقیم با رژیم، انتخاب راه ساده‌ای نظیر رفتن به پاسارگاد و توسل به خرافات و نیرویی غیرممکن چاره‌ی کار است؟ یا نشستن در انتظار فردی که می‌خواهد با شعار پرهیز از خشونت، هیچ یک از ساختارهای قدرت آسیب نبیند و از دور جریانات را کنترل کند تا با یک رفراندوم به ایران بازگردد؟! آیا این خواست ما فعالان سیاسی- اجتماعی برای بهبود شرایط زندگی و ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر عدالت است؟! حامیان سلطنت نیز جز نشستن بر سر سفره‌ی آماده جنبش‌ها چیزی در چنته ندارند، همچون نظام فعلی که بر سر سفره ۵۷ نشسته و همه‌ی نیروهایی را که برای رفتن شاه سال‌ها تلاش کردند به کناری زد و نابود کرد. چند بار باید از یک مار گزیده شویم تا به خود آییم؟!

یکی از مادران پارک لاله

۲۴ آبان ۹۵

۱ - ماتیاس شولتس و هری دی کوپته ویله از نویسندگان و مورخانی هستند که تحقیقات گسترده‌ای را در مورد کوروش انجام می‌دهند و از پژوهش‌های دکتر کلاوس گالاس، پروفیسور یوزف ویزهوفر، دکتر هانس پیتر شاولدیک، تام هلند مورخ و نویسنده، پروفیسور روت، پروفیسور ون دراسیک و پروفیسور امیلیه کوهرت استفاده می‌کنند.

2- نشریه فرانسوی لوموند، اکتبر ۱۹۷۳

3 - گزارش سازمان بین المللی کار، ژنو ۱۹۷۲

۴ - تاریخ ایران مدرن. یرواند آبراهامیان. نشر نی

۵ - حزب رستاخیز. فلسفه انقلاب ایران. تهران ۱۳۵۵

6 - تاریخ ایران مدرن. یرواند آبراهامیان. نشر نی

http://www.mpliran.net/2016/blog-post_49.html/۱۱

یادداشت:

از خوانندگان عزیز و همکار گرامی ما آقای "کازمی" صمیمانه پوزش می خواهیم که فرصت ویراستاری این مطلب را نیافته آن را منتشر نمودیم.

اداره پورتال AA-AA